

مشترکات فکری و هنری واقف و آفرین لاهوری

گوهر اقبال

دانشکده دولتی اسلامی، سول لائز، لاهور

چکیده:

فقیر الله آفرین لاهوری (۱۰۷۰-۱۱۵۴ق / ۱۶۵۹-۱۷۴۱م) متخلص به آفرین، از استادان نامی شبه قاره در سده دوازدهم هجری است. در تذکره های معروف فارسی شرح حال برخی از شاعران آمده است که شاگرد آفرین بودند و از او اصلاح شعر می گرفتند. واقف لاهوری (۱۱۰۰- ۱۲۰۳ق / ۱۶۸۸- ۱۷۸۸م) هم به افتخار شاگردی آفرین نایل آمد و از او اصلاح شعر می گرفت. واقف با آن که بسیاری از موارد از آفرین لاهوری تأثیر پذیرفته است و نمونه های نمایانش خواهد آمد، ولی از سبک و سلیقه ای او پیروی نکرده است. مضامین شعر شان در دایره عشق می چرخد - تأثیر آفرین لاهوری بر شعر واقف در سطح شکل و قالب است و هم در معنی و محتوا - تاکنون در این زمینه پژوهشی انجام نشده است - در این مقاله نشانه های این تأثیر به بیان تفصیلی مورد بررسی قرار گرفته است. **واژه های کلیدی:** آفرین، واقف، مشترکات فکری، همانندی واژه ها.

احوال و آثار آفرین لاهوری

فقیر الله آفرین لاهوری (۱۰۷۰-۱۱۵۴ق / ۱۶۵۹-۱۷۴۱م) متخلص به "آفرین" از شاعران سده دوازدهم هجری در هند است که هم در عهد خود نام آور بود. (صفا، ۵: ۱۳۷۱/۱۴۰۳) اصلش از قبیله جویی از قوم گجر بود، در لاهور متولد شد. (آزاد بلگرامی، ۳۰: ۱۹۰۰) و در محله بخارای آن شهر سکونت داشت. (همو، ۱۳۲۸ق: ۲۰۵) حاکم لاهوری (۱۱۲۰-۱۱۷۸ق/ ۱۷۵۸-۱۷۰۰م)، شاگرد و هم شهری وی بود، داستانی از دیدار آفرین در کودکی با ناصر علی سرهندی (۱۰۴۸ - ۱۱۰۸ ق / ۱۶۳۸- ۱۶۹۶م) چنین ذکر می کند که، ناصر علی را همراه با پدر خود در کودکی دید و ناصر علی مثنوی خود به آفرین داد و گفت که هرگاه چشم هوش و شود مطالعه خواهی نمود - در بیست سالگی با یکی از شاگردان صایب تبریزی (۹۹۹- ۱۰۸۷ ق / ۱۵۹۰-۱۶۷۶م) به نام حاجی فریدون متخلص به سابق دیدار می کند - (حاکم لاهوری، ۱۹۶۱: ۱۹)

به خاطر درویش مشربی به لقب "شاه" معروف شد - (عظیم آبادی، ۱۹۸۱: ۱۴۷) چون درویشان می زیست ناظمین صوبه لاهور خصوصاً سیف الدوله عبدالصمد خان بهادر (۱۱۵۰ق / ۱۷۳۷م) بسیار تکریمش می کردند. از بیست سالگی شعر می سرود و آن ها را بر حفظ الله خان فرزند سعد الله خان علامی که در آن هنگام ناظم لاهور بود، می خواند و پسند او می افتاد. (حجتی، ۳۵: ۱۳۷۵)

علی قلی والہ داغستانی (۱۷۱۲-۱۷۵۶م) که در ۱۱۴۷ ق / ۱۷۳۴م به لاهور آمد از دیدارش با آفرین چنین یاد می کند:

آفرین لاهوری را طلبیدم، چون ترک آمیزش خلق، خصوص اغنیا و ارباب دنیا کرده عزلت گزین بوده، چند روز در کلبه فقیر مانده، صحبت ها داشتیم، چون سراپا آلوده درد بوده از ملاقات و مکالماتش کیفیت عجیبی بردم. شکی نیست که به این درد مندی کم کسی دیده شد - (داغستانی، ۱۳۸۴: ۳۰۹)

مثنوی معنوی را بسیار دوست داشت در لاهور عقاید و کلام و مثنوی معنوی درس می داد. میرزا بیدل دهلوی (د ۱۱۳۳ق / ۱۷۲۰م) بیتی از آفرین که به قرار زیر نوشته است، بیشتر می خواند:

حجاب عشقم نداد رخصت سوال بوس از دهان تنگش
از او غمی آید این مروت، ز من غمی آید این تقاضا

(عبدالغنی، ۵۱: ۱۹۷۲)

آزاد بلگرامی (۱۱۱۶-۱۲۰۰ق / ۱۷۰۴-۱۷۸۶م) نیز یک بار در ۱۱۴۳ق / ۱۷۳۰م هنگامی که آفرین قصه میر رانجها را به نظم می کشید و بار دیگر در ۱۱۴۷ق / ۱۷۳۴م با او دیدار کرد و در برابر مسوده اول تذکره ید بیضا که به شاعر می دهد، مثنوی ابنان معرفت را دریافت می کند - (آزاد بلگرامی، ۱۹۰۰: ۲۹ / همو، ۱۳۲۸ق: ۲۰۶)

آفرین در مجالس ادبی که در صحن مسجد وزیر خان، لاهور برگزار می شد، شرکت می کرد و به سبب مقام والایش در صدر می نشست. (حاکم لاهوری، ۱۹۶۱: ۲۰)

شعر آفرین نشان از طرز صایب تیریزی (۹۹۹-۱۰۸۷ ق / ۱۵۹۰-۱۶۷۶ م) دارد. حاکم لاهوری نیز به این نکته اشاره کرده است - "بیشتر به طرز میرزا صایب و گاه به روش ناصر علی سرهندی (۱۰۴۸ - ۱۱۰۸ ق / ۱۶۳۸-۱۶۹۶ م) مشق سخن می کرد -" (همو، ۱۸۰)

کشن چند اخلاص، غنای معنوی و کمال هنر شعرش را مورد ستایش قرار داده است:

شاه آفرین لاهوری مردی است آزاد وضع، تجرد منش، بیشتر اوقات به بی تعینی در قهوه خانه و کوکنار خانه نشسته می ماند و دنیا داران این شهر دریافت صحبتش را غنیمت می دانند. این درویش از بس که غنای معنوی دارد، هرگز نظر توجه به حال ایشان نمی نماید. اشعار آبدارش سامعه افروز شعر فهان روزگار است. اکثر در تلاش مضامین تازه جهد می نماید. (اخلاص، ۱۱۳۶: ۲۲)

آفرین از شاعران توانای شبه قاره پاکستان و هند است که در خیال بندی و معنی آفرینی دست قوی داشت و بسیاری از سروده های شاعران بزرگ این زبان را از بر بود. شعرهایش سرشار از احساسات عارفانه و احترام به پیامبر صلی الله علیه و سلم و فرزندان اوست و از اشکالات عروضی نیز خالی نیست. (صفا، ۱۴۰۲/۱۳۷۱: ۵)

آفرین در ۱۱۵۴ ق / ۱۷۴۱ م در گذشت و در خانه خود مدفون شد. حاکم لاهوری قطعه وفاتش را "رفت نقاد معنی از عالم" سروده است. (حاکم لاهوری، ۱۹۶۱: ۲۳)

آثار آفرین لاهوری

آفرین لاهوری آثار گرانمایی به جا گذاشته است که بدین قرار است:

کلیات: آکادمی ادبی پنجاب نخستین مجلد کلیات آفرین لاهوری را اولین بار در ۱۹۶۷ م به کوشش غلام ربانی عزیز به چاپ رسانده است که مشتمل بر ۶۱۵ صفحه است. علاوه بر این ۱۴ رباعی، ۱۳ تضمین، یک خمس، یک ترجیع بند در نعت رسول صلی الله علیه و سلم، یک ترجیع بند در منقبت امام حسن و حسین، یک مستزاد و سه قطعه تاریخ نیز جزو این کلیات است. (احمد، ۱۹۷۷: ۱۱۳)

مجلد دوم که تا کنون چاپ نشده دارای ۳۸ قصیده و چهار مثنوی ابجد فکر، انبان معرفت، مهتاب و کنان و حیر و رانجهها است. (حجتی، ۱۳۷۵: ۳۶)

مثنوی ابجد فکر

این منظومه عرفانی در بحر خفیف مخبون سروده شده و آفرین در آغاز آن به ستایش اورنگ زیب (۱۶۱۸ - ۱۷۰۷ م) می پردازد. این مثنوی دارای بخش های مناجات، حمد، نعت، مدح اورنگ زیب، ظهور آدم، صبر، توکل، هوا و هوس، رضا، حکایت ابراهیم ادهم، عشق، حکایت در این معنا و خاتمه الکتاب است. دو نسخه از این مثنوی در کتابخانه موزه کراچی، پاکستان به شماره N.M. ۱۹۶۳-۲۶۲ و گنج بخش، اسلام آباد، پاکستان به شماره ۳۷۶۸ وجود دارد. (منزوی، ۱۳۶۶: ج ۱، ۱۰۹۳)

مثنوی مهتاب و کتان

داستان عاشقانه شاهزاده ای به نام "دل" و دختری به نام "جان" است. در بحر هزج مسدس محذوف سروده شده است. نسخه ای ناتمام از این مثنوی در کتابخانه دانشگاه پنجاب، لاهور، پاکستان، مجموعه آذر به شماره ۹ ۷۳۰ نگهداری می شود. (همانجا)

مثنوی هیر و رانجها

داستان عشق رانجها به دختری به نام "هیر" است که از افسانه های کهن هندی به شمار می رود. این مثنوی در بحر متقارب مثن محذوف سروده است. این منظومه به فرخ سیر پادشاه تیموری (۱۱۲۵-۱۱۳۱ ق/ ۱۷۱۳-۱۷۱۸ م) پیشکش شده و باز در امرتسر، هند و کراچی، پاکستان به چاپ رسیده است. (حجتی، ۱۳۷۵: ۳۶)

انبان معرفت

این مثنوی در بحر رمل مسدس مخبون سروده است. (آزاد بلگرامی، ۱۹۰۰: ۲۹) و در روزگار بهادر شاه تیموری (۱۱۱۸-۱۱۲۴ ق/ ۱۷۰۶-۱۷۱۲ م) سروده شد. (حاکم لاهوری، ۱۹۶۱: ۱۸)

احوال و آثار واقف لاهوری

تولد و زادگاه واقف:

تایب بیگ متخلص به واقف، و ملقب به نور العین (۱۱۰۰-۱۲۰۳ ق/ ۱۶۸۸-۱۷۸۸ م) شاعر فارسی گوی شبه قاره است. (نوشاهی، ۱۳۵۰: ۵۳۵) در خانواده ای دانشمند که منصب قضای بتاله، هند فعلی را داشتند، زاده شد. علم و فضل ارث خانواده وی بود. پدرش امانت الله در دوره جهان دار شاه تیموری (۱۱۲۴ ق/ ۱۷۱۲ م) به منصب قضا رسید و در اوایل دوره محمد شاه (۱۱۲۴-۱۱۳۱ ق / ۱۷۱۲-۱۷۱۸ م) لقب امانت الله و بعدها ملک القضاات یافت. واقف در زادگاهش و لاهور و دهلی درس خواند. (احمد، ۱۹۷۷: ۳ / ۷۹)

مسافرت های واقف لاهوری:

روزگار واقف مصادف با دوره پر آشوب پادشاهی محمد شاه (۱۱۳۱-۱۱۶۱ ق/ ۱۷۱۸-۱۷۴۸ م) و پسرش احمد شاه تیموری (۱۱۶۱-۱۱۶۷ ق/ ۱۷۴۸-۱۷۵۳ م) و به ویژه دوره احمد شاه درانی (۱۱۶۰-۱۱۸۷ ق/ ۱۷۴۷-۱۷۷۲ م) و یورش های پی در پی او به هند بود. در ۱۱۷۰ ق/ ۱۷۵۶ م احمد شاه درانی فرزند خود تیمور شاه را به حکومت متصرفات خود در هندگارد و تیمور شاه در لاهور استقرار یافت. تیمور شاه که آوازه واقف را شنیده بود وی را به درگاه خود فراخواند. واقف از بتاله به لاهور رفت و هشت ماه در دربار تیمور شاه به سر برد و از لطف و هم نشینی با دانشمندان و شاعران حضور سخن کوتاه این که دسته درباریان و منشیان را تشکیل می دادند، انتفاع برد و نیز منشیان درجه اول حضور به حسب امر و ارشاد تیمور شاه درانی دفعه اول به استنساخ دیوان غزلیات و قصاید و استقبالیه ها و منقبات و مدحیات و سفرنامه واقف سبقت بردند. تیمور شاه در سال ۱۱۷۱ ق / ۱۷۵۷ م لاهور را ترک گفت و به قندهار رفت. واقف پس از آن دو سالی را در بتاله و جاهای دیگر به سر برد تا در سال ۱۱۷۴ ق / ۱۷۶۰ م که احمد شاه درانی و تیمور شاه بار دیگر به لاهور

و دهلی آمد، به پیش گاه تیمور رفت و تیمور شاه او را به حضور احمد شاه درانی سرافراز کرد. پس از آن به دهلی و اورنگ باد، هند فعلی رفت و واقف مدتی در اورنگ آباد اقامت داشت. واقف، عبدالحکیم حاکم لاهوری را فراوان دوست داشت، وقتی حاکم به اورنگ آباد آمد، آن دو از راه چترپور رهسپار پنجاب شدند. پس از طی مسافرت طولانی به بتاله رسید - اما زادگاهش را زیر سلطهٔ سیک ها یافت - پس با حاکم لاهوری به دربار نواب سربلند خان سدوزایی که والی احمد شاه درانی در کشمیر بود، روی آورد و از وی بخشش و انعام یافت - نواب سر بلند خان در سال ۱۱۷۸ ق/ ۱۷۶۴ م از مقامش برکنار شد و واقف و حاکم همراه او به جمون کشمیر رفتند - سپس واقف به زادگاه خود بازگشت و یک سال آن جا اقامت داشت و بعد از آن عازم مولتان شد و بار دیگر به دربار نواب سر بلند خان که در آن زمان والی دیره غازی خان در نواح مولتان بود، روی آورد و پنج ماه نزد وی ماند و به بتاله بازگشت. در سال ۱۱۹۲ ق / ۱۷۷۸ م که تیمور شاه از هند و پنجاب به کابل باز می گشت واقف را به آن شهر برد و وی مدتی در آن جا به سر برد. (برزگر، ۱۳۸۰: ۴/۲۶۴۵ - ۲۶۴۶)

آخرین سال های واقف:

در آخرین سال های زندگی اش ، واقف در پنجاب بود و در سال ۱۲۰۳ ق/ ۱۷۸۸ م درگذشت. (همانجا)

آثار واقف لاهوری

از آثار وی یک دیوان به دست ما رسیده است که توسط اکادمی ادبی پنجاب، لاهور به کوشش پرفسور غلام ربانی عزیز به چاپ رسیده و مشتمل بر ۸۴۴ صفحه است. غزلیات، قطعات و اشعار متفرق تا ۷۹۴ صفحه درج اند، بعد ازان یک مخمس، یک مثنوی در و صف صبغت الله خان و یک ترجیع بند که مشتمل بر ۱۰ صفحه است و رباعیات است. (احمد، ۹۴) نسخه خطی از مثنوی میرزا و صاحبان نیز در موزه ملی کراچی، پاکستان به شماره ۱۹۶۸-۷۳۸ N.M. نگه داری می شود. (برزگر، ۲۶۴۷/۱۳۸۰:۴)

مضامین دیوان وی:

واقف شاعری غزل سرا است ، آن هم در دورهٔ انحطاط غزل، و از این روی در دیوان او مضامین سنتی کهن و رایج غزل مانند باریکی و نایابی دهن و کمر ، سیاهی و درازی زلف ، طلب بوسه و انکار بوسه ، شیرینی دشنام ، قامت قیامت انگیز یار، بی قراری دل در فراق یار ، لذت نشئهٔ شراب ، طنز و طعن بر زاهد به چشم می خورد. (احمد، ۱۹۷۷:۳/۱۰۴)

مشترکات فکری و هنری

عاطفه و اندیشهٔ یک شاعر در ضمن ارزیابی جایگاه و اهمیت خاصی دارد. شعر واقف و آفرین لاهوری از نظر اندیشه اهمیت فراوان دارد. هر دو شاعر قالب غزل را برای ابراز اندیشه های خویش انتخاب کرده اند. باخواندن غزل های هر دو شاعر در می یابیم که موضوعات عشق و عرفان در شعرشان بسیار بالا است. بهکوان داس هندی که دوست واقف لاهوری بود، در سفینه هندی می گوید که واقف به او گفت که وی در اوایل از بندرا بن داس خوشگو و آفرین لاهوری اصلاح شعر گرفت آخر وضع شعر ایشان مطبوع طبع او نیفتاد. (هندی، ۱۹۵۸:۲۳۱) ولی قراین نشان می دهند ، که واقف در اوایل تحت

تأثیر آفرین بوده است- تأثیر آفرین لاهوری بر شعر واقف خیلی مشهود است- این تتبع در سطح شکل و قالب است و هم در معنی و محتوا- واژگان و ترکیبات هر دو شاعر نیز گاهی مشابه هستند -

فقر:

اصطلاح فقر مهم ترین اصطلاحات عرفانی است که بازتابی فراوان در ادبیات عرفانی دارد - فقر واقعی فقط فقدان غنا نیست بلکه فقدان میل و رغبت به غنا است یعنی هم قلب صوفی باید تهی باشد و هم دستش - و در این معنی است که صوفی الفخر فخری می گوید و مباحات خود را ”فقر“ و ”درویش“ می نامد زیرا مفهوم آن است که فقیر باید از هر فکر و میلی که او را از خدا منحرف کند ، بر کنار باشد (قاسم غنی، ۱۳۶۹:۲۷۷)

هر دو شاعر عارف معنی فقر را پرداخته اند که باید از آن ستایش شود- آفرین لاهوری مانند عارف، سالکان را توصیه می کند:

دنیای	دون	بلاست	مریز	آبروی	فقر
ترسم	به	زیر	سایه	در	آرد
				ها	ترا

(آفرین، ۱۹۶۷:۶۷)

وبال	پایه	دولت	ز	بس	که	می	دام
به	فرق	سایه	بال	ها	نمی	خواهم	

(واقف، ۱۹۶۲:۶۲۷)

های	اوج	سعادت	بود	ز	دولت	عشق
شود	دلی	که	چو	طاوس	باغ	از
					داغ	داغ

(آفرین، ۱۹۶۷:۳۷۱)

اندوخته	ام	سعادت	از	عشق
در	سایه	من	ها	نشیند

(واقف، ۳۰۵)

نزد هر دو شاعر عارف فقر اصل پادشاهی و حصار امن است کسی که آشنای معرفت است تاج فقر یعنی تاج کرمنا بر سر می نهد- همه عالم پیش فقیر دست بسته می ایستند:

کوی	است	کوی	فقر	که	هر	گوشه	ای	در	آن
اسباب	سلطنت	ز	گدا	می	توان	خرید			

(واقف، ۴۸۳)

از	سر	بلندی	ای	که	به	فقر	محمدی	است
بر	تخت	جم	قدم	نگرارد	گدای	تو		

(همو، ۷۰۱)

فقر آفرین فخر اوست و بر عظمت آن فقر فریفته و شیدا است:

ندارد	جام	جم	اقبال	فیض	آثار	درویشی
بود	زهراب	حسرت	آب	حیوان	در	سفال
					او	

(آفرین، ۵۰۰)

فدای عظمتِ فقرم که هر گدایش را
به نقش پا نرسد گرچه تاج خاقانی است
(همو، ۱۶۳)

قناعت:

قناعت یکی از مهم ترین موضوع در علم اخلاق به شمار می رود. کسی که به اندک چیزی راضی شود و نقش حرص را برکند، قانع است. این از پسندیده ترین و والاترین صفات انسانی است و آدم خوبی هرگز زیر بار ذلت نمی رود. هر دو شاعر بزرگ، هوس و آز را مورد انتقاد شدیدی قرار می دهند و قناعت را اصل آبرو می نامند:

از قناعت، آبروی مرد افزون تر شود
قطره ناچیز ار گرد آوری، گوهر شود
(آفرین، ۲۶۲)

مانند آفرین، واقف هم در بیان فضیلت قناعت از واژه های صدف، گوهر و قطره بهره می

گیرد:

چون صدف گر قطره آبی خورد گوهر می شود
صاف باطن هر که را فیض قناعت می کند

(واقف، ۳۸۷)

اهل قناعت به مقدار نیاز از خدا می طلبند و پای خود را از گلبم خویش دراز نمی کنند و هرگز چشم طمع از مال دیگران، نخواهند داشت، زیرا این موجب ذلت و رسوایی است - جوان مرد کسی است که دل را از نقش حرص دور کند:

ز حرص باخته آرام خلق و بی مزه دهر
هجوم کرده مگس بر دکان نیشکری

(آفرین، ۵۳۰)

واکن از سر هوس آن لب شیرین واقف
چند خواهی چو مگس گرد شکر گردیدن

(واقف، ۶۶۴)

دل پاک کن از نقش هوس دست بر افشان
از فرق فریدون، کله و جام، ز جم گیر

(آفرین، ۳۰۴)

در نظر واقف حریص هر قدر که مال و زر را جمع آوری می کند، تشنگی آن هر لحظه بیشتر

می شود:

از طمع در به در مکن دل را
جام جم کاسه گدایی نیست

(واقف، ۱۴۹)

در دنیا طلبی ذلت و خواری و در طلب بهشت عزت و سرفرازی انسان ها نهفته است و عجب است که آدمی با جستجوی آنچه فنا می پذیرد، ذلت و خواری خویش را می گزیند و با ترک آن چه پایدار و جاودان است عزت خود را از دست می نهد. (مقدادی اصفهانی، ۱۳۸۰: ۳۳۴)

هر دو شاعر با در نظر داشتن الدنيا حیفة و طالبها کلاب، خواهان دنیا را سگ قرار می دهند که به دنبال این مردار می رود:

دنيا	که	بلای	جان	بود	اقبالش
عافل	نرود	ز	جا	به	استقبالش
حال	دنيا	و	طالبانش	گویم	
یک	ماده	سگی	هزار	سگ	دنبالش

(واقف، ۸۲۷)

آفرین می گوید:

دنبال	حیفة	ای	که	نیاید	به	چنگ	کس
که	صلح	و	گاه	جنگ	سگان	طرفه	عالی است

(آفرین، ۱۵۸)

واقف و آفرین لاهوری دنیا را مثل "مار" قرار می دهند که هر کسی را می گردد و با هیچ کس وفا نمی کند:

اول	و	آخر	دنیاست	گزند
واقف	این	مار	سر	داشته است

(واقف، ۱۳۵)

نمی	اندیشد،	از	نیش	بلا	دیوانه	دنيا
نظر	بر	گنج	گرد	حرص	پنهان	کرد مارش را

(آفرین، ۶)

هر دو شاعر مانند عارف، دل به دنیا نمی پیوندند و این دنیا را آرام گاه دل قرار نمی دهند:

دنيا	و	عقبنی	دیده	ام،	آرام	گاه	دل	نشد
این	مرغ	دشمن	آشیان،	جای	نشین	خوش	نکرد	

(آفرین، ۲۴۲)

من	بلبل	قدیمی	این	گلشنم	ولی
جا	خوش	نکرده	ام	پی	آشیان هنوز

(واقف، ۴۷۱)

واقف و آفرین، تأثیر پذیری از حوادث روزگار و وقایع آن ها را به شدت تحت تأثیر قرار می گیرند و از گردش چرخ، ناسازگاری بخت، نا برابری های سرنوشت شکایت می کنند - آسان خریداری هنران است مهر و وفا مثل عنقا و عزت و بزرگی به خاکِ مذلت نشست است و کس نمی تواند خلاف این زبونی مقاومت خود را نشان دهد:

بزرگی	به	خاک	مذلت	نشست
کرامت	به	آن	عزت	و شان

نماد

(آفرین، ۲۴۹)

آثار بزرگی شده با خاک برابر
مانده است همین گنبد دستار و دگر هیچ

(واقف، ۲۶۸)

آفرین و واقف ما را به یاد گذشته می اندازند که در آن زمان راحت و آسودگی به هر جا به نظر می آمد و وفا مثلی آفتاب می درخشید و امروز ها وفا مثل عنقا است:

خوشا دوری که در عالم ایازی بود و محمودی
وفا عنقا، محبت کییا شد در زمان ما

(آفرین، ۵)

عاشقان در عهد ما افسوس ناپیدا شدند
قمری و پروانه و بلبل همه عنقا شدند

(واقف، ۴۴۵)

عشق:

عشق مأخوذ از عشقه است و آن نایق است که آن را لبلاب گویند چون بر درختی می پیچد آن را خشک می کند- همین حالت عشق است بر هر دلی که طاری شود، صاحبش را خشک و زرد می کند (دهخدا، ۱۳۴۱: ۲۶۵)

در اصطلاح تصوف و عرفان عشق به معبود حقیقی، اساس و بنیاد هستی بر عشق نهاده شده تعریف آن نزد اهل سلوک آن است که آن چه ترا از متاع دنیا سودمند باشد ببخشایی به دیگران و آن چه از دیگران بر تو رسد وزیان آور باشد به بردباری بپذیری و تحمل کنی و عشق آخرین پایه محبت است- (همانجا)

نقش عشق در شعر هر دو شاعر بسیار توانا است-عشق در کلام آفرین و واقف جایگاه ویژه ای دارد- هنگامی که هر دو شاعر نامدار در غزل خود سخن از عشق به میان می آورند، نوعی شور و شیدایی بر شعر آنان حاکم می شود:

کس نمی آید به تعمیر خراب آباد ما
خضر هم در دور بخت ما ز معماری گذشت

(آفرین، ۱۳۶)

واقف می گوید:

بر نتابد از خضر هم منت تعمیر را
همت رندی که باشد خانه ویران شما

(واقف، ۴)

واقف و آفرین لاهوری درس عشق را برای انسان بسنده می دانند چنان که می گویند:

عارفان صد علم در یک نکته تعلیمت کنند

درس عشق است این کتاب و دفتری درکار نیست
(آفرین، ۱۵۸)
دیدیم کتب خانه هفتاد و دو ملت
غیر از سغنی عشق نشد منتخب ما
(واقف، ۷۰)

دل:

در ادبیات عرفانی کهن فارسی، دل معدن اسرار الهی ولطیفه ربانی است که هر لحظه جلوه های ذات باری در آن ظهور می کنند. برخی از مباحث عرفانی در دایره دل می چرخد - کمتر کتاب عرفان را بتوان یافت که در آن معنی دل نیامده باشد - دل جایگاه والایی دارد که خداوند آن را جدا از سایر اعضای آدمی آفریده است.

عشق بهترین ابزاری است که دل را مصفا می کند و هوا و هوس در آن راه نمی یابند - هرگاه دل از زنگار هوا های نفسانی صیقل شود، روشن تر می شود:

نماند ظلمت و میرد هوس، چون دل شود روشن
فروغ آفتاب جان نگیرد نم چراغان کن
(آفرین، ۴۸۱)

به احوال خرابم گر بدین سان عشق پردازد
به اندک فرصتی اقلیم دل معمور می سازد
(واقف، ۳۲۷)

جمع آوری این جوهر نورانی نزد هر دو شاعر عارف برای رشد معنوی سالک بسیار مهم

است:

دل جمع کن به قطره ناچیز بین چه شد
گرد آوری ز تفرقه، گوهر کند ترا
(آفرین، ۱۵)

اجر ها دارد فراهم کردن اوراق دل
جمع چون گردید، این سی پاره قرآن می شود
(واقف، ۳۸۸)

این دو شاعر نامدار ما، دل را رساله مقدس می دانند :

دل را ز چار موجّه تحقیق وا مکش
تصحیح کن به چار کتاب این رساله را
(آفرین، ۳۲)

اوراق دل که می بری از من ، مده به باد
یک بار خود مطالعه این رساله کن

(واقف، ۶۷۲)

در برخی از ابیات واقف، تأثیر لفظی و معنوی از آفرین لاهوری کاملاً آشکار است. ممکن است که همانندی شعر دو شاعر از نوع توارد باشد. نمونه ای از آن ها در این جا نقل می شود:

جیب تمکین خرد از وسعت مشرب تهی است
قطره بودم خواستم گوهر شوم، دریا شدم

(آفرین، ۴۱۸)

کسب دانش داشت ما را بی نصیب از سوز عشق
قطره کم بخت ما گوهر شد و دریا نشد

(واقف، ۴۳۴)

من و از خویش رفتن دشت و مجنون کوه و فرهاد است
حریفان کار ها کردند و من هم کار خود کردم

(آفرین، ۴۴۵)

کار کردم مدتی بر گفته دلبار خویش
بعد از آن چون کوهکن کردم به یک دم کار خویش

(واقف، ۴۹۲)

نیست غیر از خود نمایی آفتی وارسته را
افکند از پا عروج آخر شرار جسته را

(آفرین، ۳۸)

انجام لاف نیست به غیر از فسردگی
واقف به سان شعله نسازی زبان بلند

(واقف، ۲۹۳)

فیض قبول اهل نظر دارم آفرین
چون سرمه تیره بختم و در دیده جا مرا

(آفرین، ۷۸)

عزیز آید به چشمم ، هر که نامی از جنون دارد
دخم چون سرمه جا در دیده خود سنگ خارا را

(واقف، ۵۲)

ز قرب سفله هم یابند فیضی مردم بینش
شود گر آفرین چون سرمه، چشم از گرد نورانی

(آفرین، ۵۲۴)

سرمه در چشم بکش تا به تو روشن گردد
که سزد بخت سیه مردم نورانی را
(واقف، ۲۲)

اختلاط سخت رویان طبع نازک را بلاست
دیده باشی الفت خارا و مینا خوب نیست
(آفرین، ۱۰۷)

سخت می لرزم به خود واقف از این سنگین دلان
طبع نازک در خطر انداخت چون مینا مرا
(واقف، ۴۷)

خدنگ غمزه های شوخ این ابرو کیانان را
که غیر از آفرین ما تواند تا هدف باشد
(آفرین، ۲۷۱)

خدنگ غمزه اش خوردم پرید از من چنان هوشم
که می گیرم به دعوی هر زمان ابرو کانی را
(واقف، ۶)

کام زال از دعوی سودا دلی خوش بود و بس
ورنه با دست تهی یوسف خریدن مشکل است
(آفرین، ۱۱۷)

زلیخا بگذر از سودای یوسف
پیمبرزاده را نتوان خریدن
(واقف، ۶۵۲)

شغل خود بینی شان، آفت عشاق آمد
کیست کز پیش بتان دور کند آینه را
(آفرین، ۷۸)

چه فیض از صحبت اهل صفا گیرند خود بینان
بتان را دیدن آینه پُر مغرور می سازد
(واقف، ۳۲۷)

بود پاس مروت از خسیسان آفرین مشکل
ثبات کوهسار از برگ کاهی آرزو دارم
(آفرین، ۴۰۸)

رسایی نیست در سعی خسیسان
بود کوتاه، پرواز پر کاه
(واقف، ۷۱۰)

نشاط زندگي بي دست گاهان را نفي باشد
زري پيدا کن و آغوش خود چون غنچه بر گل کن
(آفرین، ۴۸۷)

نیست تدبیری پریشان حالی ام را همچون گل
سود ندهد، گر در این بازار زر پيدا کم
(واقف، ۶۰۶)

نهان در سینه نتوان داشت راز عشق بی پروا
کند چون می ز مینا، این شرار از سنگ عریانی
(آفرین، ۵۲۴)

کی شود کیفیت عشق تو پنهان در لباس
همچو می در شیشه گردیدیم عریان در لباس
(واقف، ۴۷۵)

هم چنین این همسانی در واژه ها و مفاهیم در برخی از مصراع های دو شاعر نیز آشکار است:
ز لاله چون لب پان خورده شد، خیابان سرخ
(آفرین، ۱۸۵)

لب پان خورده اش در خون کشد لعل بدخشان را
(واقف، ۴۴)

رم می کند بلا چو ز لاحول، طبع دیو
(آفرین، ۲۱۱)

که از لاحول شیطان می گریزد
(واقف، ۳۳۲)

ترقی دیده را بد در کمین دارد، تنزل کن
(آفرین، ۴۸۷)

من که چون زلف ترقی ز تنزل کردم
(واقف، ۵۹۸)

اسلوب معادله:

اسلوب معادله یکی از آرایه های بسیار مهم شعر فارسی است. کاربرد این صنعت در شعر سبک هندی خیلی رایج بوده است. سخن واران سبک هندی برای ابراز احساسات و عواطف خود به این صنعت روی آوردند. آفرین لاهوری بیشتر به طرز صایب تبریزی (۹۹۹-۱۰۸۷ق / ۱۵۹۰-۱۶۷۶) شعر سرود و کاربرد این صنعت منطقی در شعر صایب به کمال رسیده است. آفرین نیز به این صنعت نفیس روی آورده است و اسلوب معادله در شعرش به وفور دیده می شود. کاربرد این صنعت منطقی در شعر واقف کم دیده می شود. در این جا نمونه های چند از واقف ضبط می شود:

آفت مردم همسایه به همسایه رسد
 آن چه اندوخت دلم، چشم تلف کار کشید
 (واقف، ۳۳۴)

ز حسن نو خط او بی بصر چه فیض برد
 چه بهره کور سواد از کتاب بردارد
 (همو، ۲۷۵)

سالک از بخت تیره افتد پیش
 راه بسیار طی شود در شب
 (همو، ۱۰۱)

خبر از گردش دوران ندارد مرد بی جوهر
 به چرخ اصلا سروکاری نیفتد تیغ چوبین را
 (همو، ۹۲)

نباید تنگ چشمان را رفیق خویشتن کردن
 رسید آخر نظر از دیده سوزن مسیحا را
 (همو، ۵۲)

نمی ترسد از معصیت تیره طینت
 ندارد خطر زنگی از رو سیاهی
 (همو، ۷۹۴)

ایاتی چند از آفرین لاهوری به این صنعت منطقی به عنوان شاهد در این جا نوشته می شود:
 با درشتان در نگردد صحبت افتادگان
 در زمین سخت کی صورت پذیرد نقش پا
 (آفرین، ۱۱)

نوازش های ناکس عاقبت آفت بود آفت
 کشد آخر همان بادی که سازد زنده آتش را
 (همو، ۱۲)

مگیر دامنِ دوان که زرد رو نشوی
 به هیچ خس نشستم که کهربا نشدم
 (همو، ۴۲۳)

بخت با آتش مزاجان طبع نازک را بلاست
 نیست غیر از آب گشتن آفرین! پیغام موم
 (همو، ۴۱۷)

ذلت بود نتیجه آمیزش خسیس
 بر گرد می زنند، مند چوب می خورد
 (همو، ۲۵۲)
 ناقص از سود و زیان خویش هم آگاه نیست
 تنگی زندان به طفلی شوخ مکتب خانه ای ست
 (همو، ۱۱۶)

مسئله قضا و قدر:

مسئله قضا و قدر از قدیم ترین و پر دامنه ترین مسائلی است که در میان متکلمان و فیلسوفان مختلف مورد بحث واقع شده است و کتب و رسائلی فراوان در این باب نگاشته شده است. شعرای بزرگ عرفانی به این باب تمایل خاصی داشتند، مانند شعرای دیگر واقف و آفرین نیز به این مسئله گرایش فراوان دارند و انسان را مجبور و مقهور می دانند:

به هر صورت که باشم نیستم در اختیار خود
 به رنگ مهره موم است دل در دست تقدیرم
 (آفرین، ۴۵۱)
 جبر و قدر از من چه می پرسی، می پرس
 نیستم واقف من از شطرنج و نرد
 (واقف، ۳۶۹)

خویشتن شناسی:

خویشتن شناسی یکی از مهم ترین مسایل عرفانی به شمار می رود. بدون شناختن ذات خویش، عرفان حق به دست نمی آید. در این راه گام نخست از خودی خود گذشتن است:

ز نفی خویش شبنم آفتاب و قطره دریا شد
 اگر از خود بر آیی، آن چه نتوان می توانی شد
 (آفرین، ۲۰۳)
 اگر جاد نه ای، زین طلسم جسمانی
 به صوت چنگ و صدای چغانه بیرون آ
 (واقف، ۲۸)
 نسبت خاصی به صاحب خانه باید آفرین
 این جهان و آن جهان از تست، اگر آدم شوی
 (آفرین، ۵۳۲)
 ای دل هزار حیف ز جانانه غافل
 یارت به خانه است و تو از خانه غافل
 (واقف، ۷۸۴)

وحدت وجود:

وحدت وجود یکی از مهم ترین نظریه عرفان اسلامی است که دیگر مباحث عرفانی را تعیین می کند و آن ها را تحت تأثیر خود قرار می دهد - در دیدگاه عرفانی ، حقیقت یکی است و منشای وجود همان حقیقت واحد است- همه موجودات تراوشی است از مبدا احدیت که به طریق تجلی از او صادر شده است- یکی از مثال هایی که در این زمینه مطرح می شود ، موج و دریا است- دریا دارای موج است و موج عین دریا است- هر دو شاعر مثال های لطیفی برای تبیین وحدت وجود در شعرش آورده اند:

هنگامه کثرت همه از وحدت ذات است
یک تخم بود، شاخ و گل و برگ و ثمر هم
(آفرین، ۴۳۰)

نیست در مشرب وحدت، گذر موج دویی
چون حباب است یکی شیشه و پیمانه ما
(واقف، ۴۸)

تکرار موضوع با همانندی واژه ها:

در شعر آفرین تکرار موضوع با همانندی واژه ها مشهود است که به جنبه موسیقایی شعرش می افزاید - این تکرار معنوی در سروده های شاعران بزرگ هم دیده می شود:

ترک لذت کن صفای دل تماشا کردنی ست
موم دور از شهد چون شد، شمع محفل می شود
(آفرین، ۲۶۹)

ریاضت پیشه کن بی ورد در موم تنک دل بین
که شمع بزم شد از فیض، ترک انگین کردن
(همو، ۴۵۹)

کار برعکس بود صاف دلان آینه اند
تیغ بر خویش کشد، هر که شود با ما کج
(همو، ۱۷۴)

راست می گویند صافی طینتان آینه اند
تیغ بر خود می کشد، هر کس که با ما کج شود
(همو، ۲۴۳)

این ویژگی هم در شعر واقف دیده می شود:

هر که از فیض قناعت صاف باطن گشته است
چون صدف گر قطره آبی خورد، گوهر شود
(واقف، ۴۱۷)

چون صدف گر قطره آبی خورد، گوهر می شود
صاف باطن هر که را فیض قناعت می کند

(همو، ۳۸۷)

طاقت بار امانت چو نبود انسان را
خویش را بهر چه بدنام به حالی کرد

(همو، ۳۰۸)

خویش را شهره به حالی کرد
زین همه بار که انسان برداشت

(همو، ۱۳۴)

تخلص:

آفرین و واقف مانند شاعران پرگوی از تخلص خود هنر نمایی می کنند و شعر خود را مرغوب طبع و دل نشین می سازند:

چه جای آفرین با این لب می گون که او دارد
خراباتی شود گر پارسا، عیبی نمی باشد

(آفرین، ۲۹۰)

من نگاه عجز و همت چشم بر توفیق توست
می توان پاس خطاب آفرینم داشتن

(آفرین، ۴۵۳)

آگه از راز دهان و کمر یار شدم
بعد از این واقف اسرار بگوئید مرا

(واقف، ۳۶)

بوی معشوق می دهد چون سیب
واقف از رنگ عاشقانه ما

(واقف، ۴۹)

اشاره به رسوم و عادات اجتماعی:

کار برد ترکیب های عامیانه که به رسوم و عادات اجتماعی اشاره دارند، نیز در شعر هر دو سخنور چشم گیر است:

شگون مغفرت، اشک ندامت هاست در پیری
سحر پیش دکان خویش هر کس می زند آبی

(آفرین، ۵۵۵)

با من از بس که دل اهل وطن صاف نبود
به سفر رفتم و کس آب بر آیینہ نزد

(واقف، ۴۵۱)

در شعر آفرین لاهوری، صور خیال کاربردی طبیعی و متناسب دارند - تشبیه و استعاره اغلب در ترکیب سازی استفاده می شوند، تلمیح نیز که به دلیل ایجاز و نمایش تصویری در یک یا چند واژه موجب افزایش بار معنی می شود، مورد توجه آفرین است و به ویژه در ارسال المثل نمود دارد. تلمیح به داستان های حضرت موسی، حضرت خضر، حضرت سلیمان، حضرت یوسف، حضرت عیسی، و از داستان های عشقی لیلی و مجنون، فرهاد و شیرین به ترتیب دارای بیشترین بسامد در اشعار آفرین هستند. اشاره به شخصیت ها و اساطیر ایرانی اندک است. (بزرگ بیگدلی، ۴۵: ۱۳۹۰)

واقف، نیز برای مضمون آفرینی از داستان های دینی بیشتر به قصه حضرت موسی، حضرت خضر، حضرت سلیمان، حضرت یوسف، حضرت عیسی، و از داستان های عشقی اغلب به قصه های لیلی و مجنون و قیس و فرهاد پرداخته است.

غزل های هم طرح

در زمان واقف و آفرین لاهوری بازار ادب فارسی خیلی گرم بود. بیشتر شعرا در پیروی از پیشینیان غزل ها می سرودند. در آن زمان مشاعره، طرحی برگزار می شد و هر کس چیره دستی خود را در شعر گوئی نشان می داد. تاثیر و نفوذ آفرین بر واقف لاهوری روشن است. در دیوان هر دو شاعر غزل های هم طرح دیده می شود و موضوع این گونه غزل ها بیشتر عشقی است:

در پیروی از صایب تبریزی:

زهی ز مستی شوق تو روی مستان سرخ
چنان که گل ز بهار و ز گل گلستان سرخ

(آفرین، ۱۸۵)

زهی ز شرم لب لعل در بدخشان سرخ
ز صحنه دهن غنچه در گلستان سرخ

(واقف، ۲۷۱)

به اقتضای حافظ شیرازی:

داغ تنهایی جگر سوز است، یاران را چه شد
شعله باموم است دشمن، دوستان را چه شد

(آفرین، ۱۹۹)

غم مرا افکند از پا، غم گساران را چه شد
دست بر من یافت دشمن، دوستان را چه شد

(واقف، ۴۰۲)

در تتبع مولانا:

ای خداوند دل درد گرفتارش ده
 شبنم از خون جگر بر گل رخسارش ده
 (آفرین، ۵۱۶)

ای خدا آگهی از حال من زارش ده
 یعنی اندک خبری زین غم بسیارش ده
 (واقف، ۷۱۱)

نتیجه گیری

واقف و آفرین لاهوری شاعر هم زمان بودند- در آن روزگار لاهور از کانون های بزرگ شعر و ادب فارسی در آسیای جنوبی بود - آفرین در آن زمان در غزل سرایی از استادان نامی به شمار می رفت- درآغاز واقف ازآفرین لاهوری اصلاح شعر می گرفت- درآن زمان واقف بسیار از تحت تأثیر آفرین لاهوری بود- وقتی به غزل های هر دو شاعر نامدار برمی خوریم، به این نتیجه می رسیم که یک مضمون را هر دو شاعر بیشتر با روش یکسان وگاهی با روشی اندک جداگانه نوشته اند- بعضی جاها می توانیم بگوییم که واقف، غزل های آفرین را پیش نظر داشته است- اگرچه واقف در شعر هیچ جا به این تقلید ذکر نکرده است - آفرین شاعر سبک هندی است و شیوه سخن واقف بیشتر به سبک عراقی نزدیک است، اما در مواردی اندک تأثیر سبک هندی نیز در شعرش مشهود است- هر دو شاعر از میان شعرای پیشین پیروی کرده اند و در تتبع شعرای معروف ایرانی نیز شعر سروده اند- موضوعات عشقی نسبت به موضوعات دینی بیشتر در کلام ایشان به چشم می خورد-

سخن کوتاه این که واقف و آفرین شاعرانی بزرگ بودند و سبک و سیاق و سلیقه هنر شان ناهمسانی دارد همچنان که همانندی هایی دارد ، هر دو دل سوزانه و استادانه شعر می گویند و شعر هر دو به نسل های آینده شاعران فارسی در شب قاره خیلی تأثیر گذار بوده است-

کتاب شناسی و منابع:

- آزاد بلگرامی، میر غلام علی (۱۳۲۸ق) مآثر الکرام موسوم به سرو آزاد، به اهتمام محمد قادر علی خان صوفی، حیدرآباد دکن: هندوستان
- همو، (۱۹۰۰) خزانه عامره، انتشارات نول کشور: کانپور
- آفرین لاهوری، فقیر الله (۱۹۶۷ء)، کلیات آفرین لاهوری، جلد اول، به اهتمام غلام ربانی عزیز، پنجابی ادبی اکادمی: لاهور: پاکستان-
- احمد، ظهور الدین (۱۹۷۷ء)، پاکستان میں فارسی ادب، جلد سوم، اداره تحقیقات پاکستان، دانشگاه پنجاب، لاهور: پاکستان-
- اخلاص، کشن چند (۱۱۳۶) همیشه بهار، مرتبه دکتر وحید قریشی، انجمن ترقی اردو: کراچی: پاکستان-
- بزرگ بیگدلی، سعید و احسان پور ابریشم (۱۳۹۰) بررسی و تحلیل جایگاه آفرین لاهوری در شعر فارسی شب قاره، در فصل نامه سبک شناسی نظم و نثر فارسی، شماره ۱۲-

- برزگر، حسین، (۱۳۸۰) دانشنامهٔ ادب فارسی، به سرپرستی حسن انوشه، جلد چهارم، بخش سوم، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی تهران.
- حاکم لاهوری، عبد الحکیم (۱۹۶۱ء) تذکره مردم دیده، به اهتمام سید عبد الله، دانشگاه پنجاب، لاهور: پاکستان.
- حجتی، حمیده، (۱۳۷۵) دانشنامهٔ ادب فارسی، به سرپرستی حسن انوشه، جلد چهارم، بخش یکم، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی تهران.
- داغستانی، علی قلی واله، (۱۳۸۴) تذکره ریاض الشعرا، جلد اول، تصحیح و تحقیق محسن ناجی نصر آبادی، انتشارات اساطیر: تهران.
- دحضدا، علی اکبر (۱۳۴۱) لغت نامه، شماره حرف "ع" دانشکدهٔ ادبیات، دانشگاه تهران.
- صادق گوهرین، دکتر سید (۱۳۶۸) شرح اصطلاحات تصوف، انتشارات زوار تهران.
- صفا، ذبیح الله (۱۳۷۱) تاریخ ادبیات در ایران، جلد پنجم، بخش دوم، انتشارات فردوس تهران: ایران.
- عبدالغنی، دکتر (۱۹۷۲ء) تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، جلد پنجم، دانشگاه پنجاب، لاهور: پاکستان.
- عظیم آبادی، حسین قلی خان، (۱۹۸۱ء)، تذکرهٔ نثر عشق، باتصحیح و مقدمه اصغر جان فزا، اکادمی علوم جمهوری، تاجکستان.
- قاسم غنی، دکتر (۱۳۶۹) تاریخ تصوف در اسلام، جلد دوم، انتشارات زوار: تهران.
- مقدادی اصفهانی، علی (۱۳۸۰) نشان ازبی نشانها، جلد اول، انتشارات جمهوری، تهران.
- منزوی، احمد (۱۳۶۶) فهرست مشترک نسخه جای خطی فارسی پاکستان، جلد هشتم، انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان: اسلام آباد: پاکستان.
- نوشاهی، سید عارف، (۱۳۵۰ش)، فهرست نسخه های خطی فارسی موزه ملی پاکستان کراچی، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- واقف لاهوری، نور العین، (۱۹۶۲ء) دیوان واقف به اهتمام پروفیسور غلام ربانی عزیز، انتشارات پنجابی ادبی اکادمی: لاهور: پاکستان.
- هندی، بهگوان داس، (۱۹۵۸ء) سفینه هندی (تذکره شعری فارسی) مرتب سید شاه محمد عطاء الرحمن کاکوی، انتشارات لیبل لیتھو پریس، پتنه: هندوستان.